

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقیة الله فی الارضين اروحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف

در حصیله بحث نسبت به ادله‌ای که اقامه شد بر حجیت سیره، رسیدیم به این فراز «و کذا السیرة المستحدثة الخاصة إذا كانت على اعتبار حق فحجة أيضاً إلا إذا اختلف العقلاء فی ثبوت ذلك الحق و اعتبرته طائفة منهم و لم تعتبره طائفة أخرى و لم تحترم اعتبار تلك الطائفة على الأقل» که گفته شد در مواردی که عقلاء امری را اعتبار می‌کنند، حقی را اعتبار می‌کنند و در طول اعتبار آن حق صدق ضرر مثلاً می‌کنند، در این موارد تارة آن اعتبار حق همگانی است، تارة همگانی نیست، جایی که آن اعتبار حق همگانی نیست دیگران بر آنهایی که اعتبار کرده‌اند برای آن قائلند و لو اینکه خودشان اعتبار نمی‌کنند اما برای اعتبار آنها احترام قائلند لمصلحة من المصالح، نظیر باب نکاح که یک طائفه‌ای مثلاً از عقلاء در باب ازدواج یک روش ویژه‌ای دارند و با همین روش ویژه می‌گویند زوجیت محقق می‌شود بین این مرد و این زن، اما عقلای دیگر ممکن است این روش را نداشته باشند و حتی این روش را باطل بدانند، غلط بدانند اما می‌گویند احترام می‌گذاریم و آثار صحت را بر فعل آنها بار می‌کنیم که در شریعت هم وارد شده است لکل قوم نکاح، و لو اینکه شارع قبول ندارد آن شیوه نکاح کردن و ازدواج را اما احترام می‌گذارد به شیوه‌هایی که دیگران دارند و کسانی که، فرزندان که از آن ازدواج‌ها متولد می‌شوند آنها را غیر مشروع نمی‌داند. در عقلاً هم ممکن است همینطور باشد.

حالت سوم این بود که برای عده خاص است و همگانی نیست و این اعتبار حق هم برای یک طائفه ویژه‌ای است اما دیگران هم احترام به او نمی‌گذارند. مثلاً در دنیای امروز هم هست که فرض کنید یک کشور طاغی می‌آید بخشی از سرزمین دیگر را می‌گیرد و جزء سرزمین خودش قلمداد می‌کند، ممکن است اهل آن کشور بپذیرند اما دیگران نمی‌پذیرند و احترام به حرف آنها هم نمی‌گذارند و می‌گویند این غضب است و ... مثل جولان مثلاً. آنها اعتبار کردند که این جزء کشور آنها است، یک عده مثلاً فقط یهودی‌ها این اعتبار را کرده‌اند اما دیگران این اعتبار را قبول نکردند و احترام هم به این اعتبار نمی‌گذارند.

این سه قسمی بود که وجود داشت.

خب اگر قسم اول باشد که همگانی است بنا بر این دلیل لاضرر و گفتیم که حجت است و همگانی است با بیاناتی که گذشت.

اگر همگانی نباشد و مورد احترام هم باشد نتیجه بحث این شد که باز حجت است بنا بر عده‌ای از نقل‌ها.

اما آنجایی که همگانی نیست و مورد احترام دیگران هم نیست آنجا گفتیم حجت نیست.

«و كذا السيرة المستحدثة الخاصة إذا كانت على اعتبار حق» سیره مستحدّته یعنی نوپیدا شده در عصر معصومین نبوده، سیره مستحدّته خاصه که مربوط به همه عقلاً نیست این «إذا كانت على اعتبار حق فحجة أيضاً إذا اختلف العقلاء في ثبوت ذلك الحق و اعتبرته طائفة منهم و لم تعتبره طائفة أخرى و لم تحترم اعتبار تلك الطائفة على الأقل» احترام آن طائفه هم نگاه نداشتند، پس همگانی نبود و فقط یک عده بودند این هم احترام او را نگه نداشت، در اینجا حجت نیست. مفهومش این می شود که اگر احترام قائل بود این صورت حجت است.

س: ...

ج: اقل افراد نیست، ... یعنی رد نمی کند احترام هم ...

س: ...

ج: متشرّعه قبول دارند؟ بله اگر متشرّعه قبول دارند بماهیم متشرّعه که کاشف از حکم شرع می شود که آن بعداً خواهد آمد.

س: ...

ج: این دیگر وابسته به مختار در باب لا ضرر است.

س: یعنی تأثیر دارد؟

ج: بله تأثیر دارد.

س: ...

ج: نمی شود، لا ضرر گفتیم شامل حال آنها نمی شود. دیگر تقریباتش گذشت که آن صورت را لا ضرر نمی گیرد چون گفتیم که اگر لا ضرر بخواهد بگیرد باید این واژه صادق باشد و صدق این واژه در این موارد محل اشکال است. این دیگر مربوط می شود به آن توضیحاتی که در لا ضرر گذشت.

«الفصل الثالث: طرق إحراز السيرة و إمضاءها و عدم الردع»

ما در اینجا دو مطلب داشتیم:

یکی اینکه سیره در چه صورت حجت است که گفتیم در صورتی که امضاء بشود - علی قولی - و یا ردع نشود - علی قولی - سؤال این است که ما این صغری را از کجا بدست بیاوریم کبری را از کجا بدست بیاوریم؟ از کجا بفهمیم سیره وجود دارد؟ و از کجا بفهمیم که شارع امضاء کرده است؟ و یا از کجا بفهمیم که ردع فرموده است؟

«طرق احراز السیره» خودش و امضائش و عدم ردعش، از چه راهی می خواهیم به دست بیاوریم؟

س: ...

ج: حالا تا بخوانیم ببینیم طرُقش چه راه‌هایی است، هر طریقی را باید حساب کنیم.

س: ...

ج: بله، اینجا جایش علم اصول است، به خاطر اینکه راه رسیدن به طرق استنباط احکام شرعی است، فلذا است که در طریق استنباط حکم باید باشد.

به خدمت شما عرض شود که آن چیزی که ابتدائاً برای به دست آوردن سیره به ذهن می‌آید این است که انسان استقراء تام کند، برود ملت‌ها و کشورهای مختلف و تک تک عقلاء را ببیند که آیا چنین سیره‌ای وجود دارد یا وجود ندارد! این که امکان پذیر نیست. بله در دنیای امروز ممکن است سازمان ملل چنین چیزی را برای هر کشوری راه بیان‌دازد و نتایج اینها بیابند یک جا و سرجمع ببینند عالم اینچنینی هست یا نیست، اما اینها معمولاً استقراء کامل که از راه استقراء کامل و بررسی میدانی و گرفتن آراء تک تک افراد بخواهیم به این مسأله برسیم این امری است که میسر و ممکن نیست. حالا باید ببینیم آیا راه‌های دیگری برای احراز سیره وجود دارد یا وجود ندارد؟

در اینجا ما یکی سیره معصومین و معاصر با معصومین را نیاز داریم چون قبلاً گفتیم که اگر گفتیم تنها سیره‌ای که حجّت است سیره معاصر با عصر معصومین است، یک بحث باید بکنیم که سیره با عصر معصومین را ما چطور باید بدست بیاوریم؟ زمان ما کجا و زمان معصومین کجا، قرن‌ها بین ما و آنها فاصله است، چگونه می‌توانیم سیره معاصرین با معصومین را بدست بیاوریم؟

دوم اینکه اگر گفتیم مطلق سیره حجّت است چه معاصر و چه مستحدث، اگر این را هم گفتیم باز این بحث پیش می‌آید که سیره‌های مستحدثه را چطور می‌توانیم به دست بیاوریم؟

اگر گفتیم فقط سیره‌های معاصر حجّت است باز هم بحث سیره‌های مستحدث به خاطر یک جهت دیگر اهمیّت پیدا می‌کنیم که باید از آن بحث کنیم و آن این است که گاهی سیره‌های مستحدثه طریقی است که ما به وسیله آن سیره معاصر را به دست بیاوریم.

بنابراین به دست آوردن سیره معاصر مطلقاً علی جمیع الاقوال و الانظار مهم است چون قدر متیقّن از حجّیت سیره معاصر است، و اینکه ما چگونه می‌توانیم سیره معاصر را به دست بیاوریم بحث بسیار مهمی است، اما بحث از سیره‌های مستحدثه که چگونه می‌توانیم به دست بیاوریم اگر قائل بشویم که سیره‌های مستحدثه هم مطلقاً یا در بعضی از فروع حجّت است باز به خاطر اینکه از او استنباط حکم شرعی می‌کنیم مهم است، اگر این را قائل نشدیم و بگوییم از سیره مستحدثه ما اصلاً نمی‌توانیم از خودش استنباط حکم شرعی کنیم اما چون

گاهی سیره‌های مستحدثه در طریق احراز سیره‌های معاصره واقع می‌شود - که بعداً توضیحش خواهد آمد - از این جهت باز اهمیت پیدا می‌کند.

می‌فرمایند: «إذا قلنا باعتبار السيرة العقلية و أنه منوط بإحراز الإمضاء أو إحراز عدم الردع» احراز اینکه شارع لا اقل ردع نکرده است و منع نکرده است «على الأقل، يقع الكلام في طرق إحراز السيرة نفسها» که اصلاً سیره‌ای وجود دارد یا ندارد «و طرق إحراز الإمضاء و إحراز عدم الردع في عدة مقامات:

المقام الاول: طرق إحراز السيرة» خود سیره را به چه شکلی می‌توانیم احراز کنیم و به دست بیاوریم؟
«مقدمه: بعد أن تحدّثنا عن حجیة السیرة العقلیة ینبغی البحث عن طرق إحراز السیرة صغویاً» گفتیم السیرة حجّة، اما حالا مصداق و صغرایش وجود دارد یا ندارد؟ در این مسأله در اینجا، در این باب؟ «ینبغی البحث عن طرق إحراز السیرة (از حیث صغرای آن کبرایی که کبرای حجیت سیره باشد) و أنّ الفقیه» یعنی ینبغی البحث از اینکه فقیه «کیف یحرز (آن فقیه) سیرة العقلاء المعاصرین له؟» فقیه چطور می‌تواند احراز کند سیره عقلانی که معاصر با آن فقیه هستند؟ «فهل یحتاج فی ذلك الی الاستقراء و الفحص الخارجی عن حالهم؟» آیا فقیه نیاز دارد به استقراء و بررسی خارجی از احوال عقلاء و کیفیت و چگونگی سلوک عملی عقلاء؟ یا نه به این نیاز ندارد «أو بإمكانه أن یستند الی طریق آخر؟ أو طرقٍ أخرى؟ کما ینبغی البحث عن أنه کیف یحرز أنّ السیرة المعاصرة له ثابتة فی عصر المعصومین» همینطور که باز سزاوار است که بحث شود از اینکه فقیه چگونه احراز می‌تواند بکند اینکه سیره‌ای که معاصر با آن فقیه است ثابت در عصر معصومین علیهم السلام بوده است یا نبوده؟ این سیره آن زمان هم بوده است یا نبوده؟

«و البحث الثانی (که آیا این سیره معاصر با عصر معصومین بوده یا نه) یتنی علی أساس أصل موضوعی» یک اصل پذیرفته شده‌ای که به عنوان یک اصل پذیرفته شده خواهیم از آن استفاده کنیم. «و هو الاختصاص الحجیة بالسیرة المعاصرة للمعصومین علیهم السلام» اگر بگوییم اختصاص دارد حجیت به سیره معاصره با معصومین علیهم السلام به این بحث نیاز داریم که بگوییم این سیره معاصره آیا آن موقع بوده است یا نبوده است؟ چون اگر آن موقع نبوده است اصلاً قیمت و ارزشی ندارد پس ما نیاز داریم که بگوییم این سیره معاصره آیا زمان معصومین بوده است یا نبوده است؟

«و البحث الاول قد یحتاج إلیه» و آن بحث اولی که آیا سیره معاصره وجود دارد یا وجود ندارد این، اگر گفتیم که خودش حجّت است که روشن است که اثر دارد و اگر هم گفتیم حجّت نیست باز یک فایده‌ای دیگر گاهی دارد برای اینکه طریق می‌شود به سیره معاصره.

«و البحث الأوّل قد يحتاج إليه مقدّمة للبحث الثانی (که معاصرت با معصوم باشد) - كما سيّضح -» بعداً خواهیم گفت که یکی از راه‌های اثبات معاصرت اثبات سیره فعلی و مستحدث است «و مهمّ فی بحث الأوّل» گاهی نیاز به آن هست «و مهمّ فی نفسه (برای) اثبات السیره المستحدّثة إذا قلنا بحجّيتها، فالکلام يقع فی مرحلتین:»

در اینجا اگر توجه کرده باشید من از خارج یک چیزی را گفتم که در این عبارت نبود، اینجا عبارت چه گفت؟ گفت که سیره مستحدّثه را پیدا کنیم و بعد فقیه نیاز دارد به اینکه آیا این سیره مستحدّثه در زمان معصومین بوده است یا نبوده است؟ به این نیاز داریم، سیره مستحدّثه را باید بحث کنیم که چگونه سیره مستحدّثه را بدست بیاوریم، بعد آیا این سیره مستحدّثه در زمان معصومین بوده است یا نبوده است به آن نیاز داریم، بنا بر چه چیزی به آن نیاز داریم؟ بنا بر اینکه بگوییم سیره مستحدّثه خودش حجّت نیست و سیره معاصره حجّت است پس به این نیاز داریم. خود سیره مستحدّثه را هم اگر گفتیم حجّت است پس به آن نیاز داریم از باب اینکه خودش حجّت است، اگر هم گفتیم خودش حجّت نیست باز هم مهم است و گاهی به آن نیاز داریم برای اینکه در طریق احراز سیره معاصره واقع می‌شود.

یک چیز اینجا باقی ماند و آن این است که ممکن است سیره‌های معاصر بوده است و زالت، آن سیره از بین رفته است، آن هم به درد ما می‌خورد. سیره معاصره دو قسم است:

یک سیره‌های معاصره‌ای که همینطور ادامه پیدا کرده و همینطور هستند.

اما یک سیره‌های معاصره‌ای هستند که ممکن است زالت.

مثلاً عمل به خبر ثقه و آدم معتمد یک سیره‌ای بوده که در زمان ائمه بوده است و همینطور ادامه پیدا کرده است و حالا هم هست، مردم به خبر آدم معتمد و ثقه اعتماد می‌کنند. این سیره‌ای است که الان هست و در زمان معصومین هم بوده است.

اما ممکن است سیره‌هایی باشد که در زمان معصومین بوده است و بعد دیگر از بین رفته است و محجور شده است، مندرس شده است، آنها هم به درد فقیه می‌خورند. مثلاً فقیه می‌گوید این نوع لباس پوشیدن اشکال ندارد، اگر امروز کسی بخواهد چنین لباسی بپوشد، چرا؟ چون در عصر معصومین بوده است و حرفی نزدند، درست است که بعداً این مُد از کار افتاده است اما امروز کسی بخواهد آن لباس را بپوشد حلال است چون سیره بوده و نهی هم نکرده‌اند. یا مثلاً اینطور آرایش کردن سر و صورت، الان متداول نیست اما می‌گوید آن موقع بوده است و نهی نکرده‌اند، مثلاً مرد گیس بگذارد، حتی می‌گویند رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم گیس داشته است، عناوین ثانوی را کار نداریم که یک وقت مورد استهزاء می‌شود و ... اینها عناوین ثانوی است، فی نفسه

۱۳۹۷/۰۹/۲۴

جلسه سی و چهارم

چطور است؟ می‌گوید سیره مسلمین یا سیره عقلاء این بوده است و شرع هم از این نهی نکرده است پس لا بأس، اشکالی ندارد مثلاً.

بنابراین خوب است ما اینطور تنظیم کنیم که سیره‌ای که گفتیم حجّت است تارة سیره معاصره است، تارة سیره مستحدّثه است، هم سیره معاصره را طرق اثباتش را بحث کنیم چه آن سیره معاصره استدامه داشته باشد یا نداشته باشد، سیره مستحدّثه را هم باید بحث کنیم به دو لحاظ:

۱- اگر گفتیم سیره مستحدّثه حجّت است برای اینکه خودش حجّت است

۲- اگر هم حجّت نیست از باب اینکه گاهی طریق است برای سیره معاصره.

اینطور اگر تنظیم بشود تمام اقسام گفته شده است و خلط نخواهد شد.

س: ...

ج: بله، مستحدّثه را دارد می‌گوید، ما الان داریم می‌گوییم گاهی سیره اصلاً مستحدّث نیست، معاصره بوده و زائل هم شده است.

س: ...

ج: در کدام اینها داخل می‌شود که الان گفتید؟ در کجای این عبارت داخل شد؟

س: همان بحث اول است دیگر.

ج: نه بحث اول که این نبود، سیره معاصره بود.

س: معاصر معصومین دیگر؟

ج: نه، معاصر له فقیه.

س: ...

ج: نه ببینید، عبارت این بود که « و أنّ الفقیه کیف یحرز سیره العقلاء المعاصرين له » یعنی للفقیه، اسم معصومین که اینجا نیست. له یعنی للفقیه، پس اصلاً نقل کلام را ابتدائاً برده است روی سیره معاصر با خود معصوم، سیره معاصر با خود معصوم را چطور باید بدست آورد؟ ببخشید سیره معاصر با فقیه، سیره معاصر با فقیه را چطور باید احراز کند؟ بعد فرموده است که حالا بعد از اینکه احراز کرد یک کار دیگر هم باید بکند که آیا این سیره‌ای که معاصر با خودش است معاصر با معصوم هم بوده است یا نبوده است؟

بنابراین آن صورتی که اصلاً سیره معاصر نیست و می‌داند اگر بوده است زائل شده است و از بین رفته است حالا می‌خواهد ببیند چنین سیره‌ای بوده است یا نبوده است تا آثار بر آن مترتب کند، این در عبارت نیامده است که باید بیاید.

«فالكلام يقع في مرحلتين: المرحلة الأولى: طرق إحرار السيرة المعاصرة لنا» راه اینکه احراز کنیم که این سیره معاصر با ما هست یا نیست چیست؟ «المرحلة الثانية: طريق إحرار السيرة المعاصرة للمعصوم» حالا سواء اینکه این معاصر لمعصوم همین سیره مستحدثه است و همین سیره‌ای است که در زمان ما است یا نه، سیره‌ای که در آنجا بوده است و مستحدث نباشد.

«المرحلة الاولى: طرق إحرار السيرة المعاصرة لنا»

خود سیره معاصره با زمان خودمان را چطور می‌توانیم به دست بیاوریم؟ یک راه این است که تک تک آدم‌های عالم را برویم نگاه کنیم که گفتیم میسور نیست، اما یک راه دیگر وجود دارد که از آن راه می‌توانیم سیره معاصره خودمان را بدست بیاوریم و آن این است که، یک جمن قفیری را از مردم، از کشورهای مختلف که با آمارها و اخبار و هر چیزی به دست می‌آوریم. این یک مظنه‌ای برای انسان پیدا می‌شود که وقتی درصد بالا و معتناهی از مردم این سیره را دارند به دست می‌آید و ظن برای انسان پیدا می‌شود که بقیه هم همینطور هستند.

مثلاً اگر شما می‌خواهید آداب و رسوم یک شهر را به دست بیاورید، اگر یک شهری است که مثلاً دو میلیون جمعیت دارند وقتی دیدید که پانصد هزار نفرشان این آداب را دارند ظن قوی پیدا می‌شود که آن یک و نیم میلیون دیگر هم همین را دارند، اما ظن است.

س: ...

ج: کیفی هم مؤثر است، هم کم و هم کیف، چه مقدار و اینکه اینها چه کسانی هستند. مثلاً اینها آدم‌هایی هستند که وقتی بررسی کردید اینها کسانی هستند که مدتی رفته‌اند در جای زندگی کرده‌اند و ممکن است آداب و رسوم آنجا تحت تأثیر قرار داده است. نه، اگر اشخاص بومی همانجا هستند که جای دیگر هم نرفتند و همانجا زندگی می‌کنند، پانصد هزار نفرشان را دیدید که اینطور هستند یک مظنه‌ای برای شما پیدا می‌شود.

اگر آمدید و باز فحص دیگری کردید و یک قسمت‌های دیگر و اصناف دیگری از این مردم را دیدید، مثلاً این پانصد نفری که بررسی کردید در فرهنگیان آنجا بودند و دیدید که این فرهنگیان اینطور هستند، بعد رفتید یک فحسی هم در بین کشاورزان و کسانی که با کشاورزی سر و کار دارند و در واقع اصناف کشاورزی، باغداری و مزرعه داری و ... دیدید که اینها هم همینطور هستند، باز این مظنه شما افزایش پیدا می‌کند.

بعد آمدید در غیر از اینها در بین تجار و کسبه و ... نیز بخش مهمی از اینها را نیز استقراء کردید دیدید همینطور هستند. نه آن اولی تمام بود، نه دومی تمام بود و نه سومی. وقتی اینطور شد یا اطمینان پیدا می‌کند، بعضی وقت‌ها هم ممکن است قطع پیدا کند. قطع پیدا می‌کند که روش مردم همینطور است.

الان در دنیا هم مرسوم است که مثلاً فرض کنید وقتی انتخاباتی برگزار می‌شود می‌خواهند ببینند این انتخابات سالم بوده یا تقلّب در آن شده است، به قول آنها به صورت رندم از اینجا و از آنجا محاسبه می‌کنند، یعنی دومرتبه بررسی می‌کنند و رأی‌ها را در می‌آورند ببینند که در آن تقلّبی شده است یا نه. اگر همینطور رندم موارد متعدّدی را این کار را کردند اطمینان حاصل می‌شود که اگر تقلّبی هم باشد در حدّی نیست که آن انتخابات را زیر سؤال ببرد، بله البته تخلفات غیر مضرّ‌ای وجود دارد اما این از بین نمی‌رود.

اساس این چیست؟ زیر بنای این حساب احتمالات است که اگر واقعاً سیره همگان نبود نباید اینطور می‌شد، اگر تقلّب فراوانی می‌شد نباید اینطور می‌شد، این به ما اطمینان می‌دهد.

پس یکی از راه‌هایی که ما سیره معاصره را به دست بیاوریم که این راه شدنی است، مثل راه اولی نیست که تک تک مردم را برویم احوالاتشان را بپرسیم، یکی از راه‌ها همین است.

«الطّریق الأوّل: الاستقراء: إن استقراء حال العقلاء و سلوكهم العملي و تتبع حال العقلاء في الخارج (در اینکه زندگی روزمره خارجی آنها چطور است) قد یوجب استکشاف السیرة، فإذا رأینا أنّ عدداً من أفراد المجتمع علی اختلافهم» در خصوصیات فردیه با این علیرغم اختلافی که در خصوصیات فردیه دارند «متفقون علی سلوک معین» همه بر یک سلوک خاص اتفاق دارند، در اینجا «فقط یظنّ أنّ ذلك بناءً عمليّ عامّ من جمیع أفراد ذلك المجتمع» وقتی عدد معتناهی اینطور بود برای انسان چنین مظنّه‌ای پیدا می‌شود. «و إن احتمل أيضاً أنّ یكون لأجل خصوصية مشتركة في ذلك العدد المذكور» اگرچه این احتمال هست که شاید اینهایی که ما دیدیم به خاطر اینکه یک عامل مشترکی در بین اینها هست و یا یک سلیقه مشترکی در بین اینها هست این کار را کرده‌اند.

مثلاً شاید همه اینها متدین به یک دین خاص هستند و بر اساس آن دینشان این کار را می‌کنند، یا تحت تأثیر یک نفری هستند این عده و به خاطر اینکه آن شخص خاص به اینها گفته است و اینها مرید آن هستند اینطور عمل کرده‌اند. اگرچه این احتمال در ذهن می‌آید اما در عین حال ... این مظنّه را هم پیدا می‌کند که لعلّ بقیه هم همینطور باشند.

«أو لخصوصیات» نه، عامل مشترکی نبوده «أو لخصوصیات مختلفة (در این افراد که) إقتضت سلوکاً واحداً صدفةً» عامل مشترک ندارد اما به قول قمی‌ها قضا قورتکی با اینکه عامل مشترک نیست اما قضا قورتکی اینها سلیقه شان و روش و کارشان مثل هم شده است.

س: این به معنای این نیست که بما هم عقلا را در نظر گرفته است؟

ج: بما هم عقلا بارها و بارها گفته ایم اعم است، یعنی مجانبین نیست بلکه یعنی عاقلها نه اینکه مدرکش عقلشان است فقط.

س: ...

ج: اجازه بدهید این مهم نیست بگذارید رد بشوم این را.

«و کَلَّمَا تَكَرَّرَتِ التَّجَرُّبَةُ بِالنِّسْبَةِ إِلَى عَدَدِ أَكْثَرٍ» اگر این تجربه را نسبت به عدد بیشتری، غیر از آن افرادی که رفتید دیدید حالا در عدد بیشتری تجربه بکنید «قوی الظنّ بعموم السیرة» ابتدائاً یک ظنّ غیر قوی ای پیدا می شود، ظنّ ضعیفی پیدا می شود، تجربه را اضافه کردید این ظنّ شما قوی می شود «و ضعف احتمال الخلاف» قهراً مظنه که قوی شد احتمال آن طرفش که احتمال خلاف باشد ضعیف می شود. «فرما يحصل الإطمینان بأنّها طريقة عامّة و سیرة عقلانیة، بل قد يحصل القطع بذلك نتیجة اضمحلال احتمال الخلاف فی النفس علی ما یدعی فی باب حساب الاحتمالات.» بلکه گاهی برای انسان قطع حاصل می شود در نتیجه مضمحل شدن و از بین رفتن احتمال خلاف در نفس انسان. چرا قطع حاصل نمی شود؟ چون احتمال خلاف میدهد دیگر، اگر احتمال خلاف از نفس رخت بر بست قهراً در نفس قاطع می شود.

«علی ما یدعی» بر اساس آنچه که ادعا می شود در باب حساب احتمالات. در باب حساب احتمالات که هر چه ضریب صحّت اضافه می شود ضریب بطلان کم می شود تا به حدّ صفر می رسد.

مثلاً در باب تواتر، شما از این در مسجد اعظم بیرون رفتید یک آقای به شما گفت آقا این مسیر بسته است، وقتی یک آقای گفت مسیر بسته است یک احتمالی در نفستان ایجاد می شود، مثلاً یک درصد احتمال می دهید راست می گوید و ۹۹ درصد احتمال می دهید دروغ می گوید. به یک نفر دیگر برخوردید که با این ... نداشت و او هم گفت این طریق بسته است، در اینجا احتمال مطابقت با واقع افزایش پیدا می کند و احتمال خلاف کمتر می شود. به یک نفر سومی برخوردید که این هم ربطی به آنها نداشت و آن هم گفت، به خصوص اگر آن سومی یک شخصی است که از دوستان و رفیق شما است و می دانید که او بنا ندارد که راه شما را بیخود دور کند. همینطور که اینها اضافه می شود احتمال خلافها که اول ۹۹ درصد بود کم کم کاهش پیدا می کند تا یا به سرحد یکی دو درصد می رسد که می شود اطمینان و یا اینکه اصلاً در نفس احتمال خلاقی باقی نمی ماند که می شود یقین.

پس در حساب احتمالات اینطور است که وقتی افزایش طرق و احتمالات می شود اینها هم افزایی می کنند، احتمال صحّت را بالا می برند و احتمال ضعف را پایین می آورند، گاهی این احتمال ضعف را به حدّ صفر

می‌رساند پس صحّت می‌شود صد در صد، گاهی احتمال ضعف را به حدّ صفر نمی‌رساند اما در یک حصر بسیار پایینی قرار می‌دهد، مثلاً یک در هزار، دو در هزار.

س: ...

ج: نه، گاهی حساب احتمالات به حدّ صفر می‌رسد.

س: ...

ج: بله، استقراء تام نداریم اما منافاتی نیست به اینکه استقراء تام نباشد و در عین حال مجموع کمیت و کیفیت تأثیر بگذارد که در نفس احتمال خلاف باقی نمی‌ماند. مثل موارد تواتر که در موارد تواتر همینطور است که انسان قطع پیدا می‌کند. گاهی عدد هم لازم نیست خیلی زیاد بشود بلکه چهار نفر هم بگویند گاهی انسان یقین پیدا می‌کند تا آن چهار نفر چه کسانی باشند. چون احتمال خطا و احتمال سهو که هست، یک نفر گفته است، این یک نفر معصوم که نیست شاید خطا کرده است، شاید اشتباه کرده است، شاید یک مصلحتی دیده است که اینجا حتی دروغ بگوید، انسان چنین احتمالی که فی نفسه در نفسش می‌آید، اما اگر اینها تعدد پیدا کرد که آن هم خطا کرد، آن هم اشتباه کرد، آن هم یک مصلحتی دید که بیاید دروغ بگوید، دائماً این احتمالات کم می‌شود کم می‌شود تا برای انسان یقین پیدا می‌شود. بسیاری از عقائد حقّه ما از همین راه است، بسیاری از معارفی که ما داریم از همین راه است، یعنی خیلی اوقات تک تک این روایات را که نگاه کنید می‌گوید این ضعف سند دارد، اما وقتی هزار روایت داریم که می‌گوید امیر المؤمنین این شجاعت را داشته، یقین پیدا می‌کنید، هم اینها که جعل نیست، همه اینها که اشتباه نیست، همه اینها که خطا نیست، همه اینها که کذا نیست.

فلذا اینهایی که روایات صحاح و معتبرات را جدا می‌کنند و می‌گویند فقط همین‌ها و بقیه را کنار می‌گذارند خطای فاحشی می‌کنند و در حقیقت ممکن است توجه نداشته باشند اما این خیانت به معنای اسم مصدری است. مصدری نیست، ممکن است توجه ندارند ولی این خیانت است برای اینکه باعث می‌شود که این تعاضد و این هم افزایی از بین می‌رود. این مرحوم مجلسی قدس سرّه که به این طرف و آن طرف اکناف عالم فرستاد و تا آنجا که قدرت داشت از قدرت صفویه استفاده کرد و اگر ایشان این کار را نکرده بود بسیاری از روایات اهل بیت الان از بین رفته بود، این جامع بحار اهمیتش این است که اینها را جمع کرده است و الان ما می‌بینیم که در یک مطلب صد روایت داریم، حساب احتمالات اینجا می‌آید و برای ما تطبیق می‌شود و اطمینان پیدا می‌کنیم و لو تک تک آنها را ممکن است اشکال داشته باشیم.

«و لحصول ذلک القطع أو الاطمئنان لا مناص من تتبع الظروف المختلفة» اینجا ایشان می‌فرماید که «و

لحصول ذلک القطع» برای اینکه این قطع برای شما پیدا بشود در اثر حساب احتمالات یا اطمینان برای شما

حاصل بشود در اثر حساب احتمالات، مناص و مفرّی نیست از بررسی نمودن ظروف مختلف و طوائف متفاوت از ناس «لِیتَأکّد أنّه بناءً عملی عام.» باید این مواردی که می‌روید بررسی می‌کنید هم ظروف را ببینید که آیا در چه حال است، اینها تحت تأثیر آدمی بوده‌اند یا نبوده‌اند؟ اگر می‌خواهید سلوک اهل این شهر را مثلاً بفهمید. ممکن است برای یک زمان خاصی باشد و در یک شرایط ویژه‌ای بوده است، اینها را باید توجه کنید، طوائف مختلفی را هم باید ببینید، یعنی از همه طوائف باید ببینید تا بتوانید سلوک عامه به دست آورید، اگر فقط در فرهنگیان است نمی‌توانید بگویید در همه مردم همینطور است، شاید در کشاورزها نباشد، شاید در تجّار نباشد. نه، کسی که می‌خواهد از این راه استقراء بدست بیاورد باید از همه طوائف برود گروه‌های مختلف را ببیند تا ببیند چنین سلوکی وجود دارد یا وجود ندارد.

س: ...

ج: بله، همان سیره عام را از این راه بدست می‌آوریم.

«و هذا الطريق لا اشکال فيه» این راه برای احراز سیره اشکالی ندارد به چه شرط؟ «فی فرض حصول القطع» چون قطع حجّیتش ذاتی است، «و فی فرض حصول الاطمینان» آنجا هم درست است اما اطمینان را گفتیم که حجّیتش ذاتی نیست و احتیاج داریم به اینکه حجّیت شرعی اش را احراز کنیم و اگر بخواهیم حجّیت شرعی را احراز کنیم اگر از راه سیره بخواهیم دور می‌شود.

پس بنابراین یا باید... خوب دقت کنید، از چه راهی می‌خواهید بگویید حجّت است؟ می‌خواهید بگویید چون سیره عقلاء است، این سیره عقلاء در عمل به اطمینان را از کجا می‌خواهید به دست بیاورید؟ اگر از همین راهی باشد که الان گفتیم که این می‌شود دور، پس باید اینکه سیره عقلاء بر عمل به اطمینان است و شارع از او ردع نکرده و او را پذیرفته است او را از یک راه دیگری از راه‌های احراز سیره عقلاء به دست بیاورید نه همین راه. آن را از یک راه دیگری که راه‌های دیگر را هم می‌گوییم دیگر، آن حجّیت اطمینان را از راه‌های دیگر، اصل وجود سیره بر اطمینان و حجّیت اطمینان را از راه‌های دیگر اثبات کنید و وقتی اثبات کردید اینجا از آن می‌توانید برای سیره‌های دیگر از آن استفاده کنید.

س: ...

ج: اشکال ندارد، باز آن سیره معاصره معصومین را از کجا بدست آوردید؟ از راه‌های دیگر باید به دست بیاورید نه از این راه.

س: ...

ج: چطور قطع پیدا کردید؟ از این راه یا از راه دیگر؟

س: ...

ج: اگر از این راه باشد حجّتش ... چون می خواهید بگویید اطمینان پیدا می کنید.

س: ...

ج: قطع پیدا کردید که گفتیم اشکال ندارد.

س: ...

ج: خیلی خوب، اگر شما از یک راهی قطع پیدا کردید حجّیت قطع درست است.

س: ...

ج: آقای عزیز ... ادله شرعیه هم همینطور است، شما می گوید خبر ثقه حجّت است، مگر نمی گوید؟

س: ...

ج: صبر کنید، شما می گوید خبر ثقه حجّت است، اما اینکه ابن ابی عمیر ثقه است یا نیست چه کسی باید بگوید تا این بشود مصداق خبر ثقه؟ چه کسی باید بگوید؟ یا شما باید قطع پیدا کنید که ابن ابی عمیر ثقه است و یا باید طریقی که شارع معتبر می داند اگر قطع نیست، پس بنابراین اینکه حجّیت قول رجالیون مسأله اصولیه است. همانطور که حجّیت خبر واحد مسأله اصولیه است حجّیت قول رجالیون برای اثبات وثاقت رجال مسأله اصولیه چون در طریق استنباط حکم شرعی است، با واسطه.

س: ...

ج: بله آن هم ... فلذا مسأله اصولیه، فلذا بحث کرده اند در اصول از حجّیت قول لغوی، چراکه شما می گوید ظواهر شرعاً حجّت است، اینکه این ظاهر حجّت است نیاز دارد به اینکه آیا این لغوی می گوید معنای مثلاً ماء چیست، معنای آسد چیست، معنای ... چیست، پس آن را هم شارع باید به ما بگوید چون این در راستای احکام شرعیه است. ببینید، هر چیزی که در راستای احکام شرعیه واقع می شود و لو مع الواسطه اینها، باید شارع بفرماید که مسأله اصولیه می شود. فلذا بحث از اینکه اقوال رجالیون حجّت است یا نه مسأله اصولیه می شود. اقوال لغویین حجّت است یا نه، مسأله اصولیه می شود. حتی اینکه فقه الرضا حجّت است یا حجّت نیست، اگرچه اخیراً از کتب اصول حذف کردند اما فصول در آنجا بحث کرده است در کتاب فصول، اصول، چرا؟ برای اینکه در طریق استنباط احکام شرعیه واقع می شود، این کتاب حجّت است یا حجّت نیست در طریق استنباط احکام شرعیه واقع می شود و همه اینها می شود جزء مسائل اصولیه. منتهی چون بعضی از این ابیات در علوم دیگر بحث شده است آقایان دیگر در اصول بحث نمی کنند.

س: ... خود استقراء شد محرز سیره عام، حالا چه دوری است؟

ج: بله، حالا این عبارتش را بخوانم شاید ...

«بل و فی فرض حصول الاطمئنان» از این تجربه‌های مختلف برای ما اطمینان پیدا شد که ... چه چیز پیدا شد؟ سیره عقلاء در این است، حالا که فهمیدیم سیره عقلاء بر این است، این صغری را می‌توانیم کبری را بر آن تطبیق کنیم و بگوییم «السیرة حجة فهذا حجة»؟ ما که یقین نداریم. متوجه شدید آقای ... صغری را اطمینان پیدا کردید، این صغری را چطور می‌خواهید از آن استفاده کنید؟ کبرای السیرة حجة به آن ضمیمه کنیم، صغری را باید احراز کرده باشیم، این اطمینان به درد می‌خورد، باید شارع بگوید بله این اطمینان به درد می‌خورد، برای احراز این موضوع حکم من، حکم شارع این است که «السیرة حجة» احراز اینکه این سیره‌ای که شما اطمینان به دست آوردید موضوع آن کبری می‌شود یا نه حجیتش که ذاتی نیست، یعنی قطع که پیدا نکردید، باید شارع بگوید این اطمینان حجت است.

«لکن بشرط عدم توقّف حجة الاطمئنان علی السیرة» یا حجیت اطمینان توقّف بر سیره اصلاً نداشته باشد، از یک راه دیگر مثل اینکه این آقا می‌گفتند مثلاً ما قطع داشته باشیم یا اینکه یک روایتی گفته باشد، یا دیروز درسی عرض کردم که بعضی می‌گویند اطمینان داخل در مفاد علم است، اصلاً علم در عرف شامل اطمینان هم می‌شود.

«أو إثبات السیرة علی حجیة بطریق قطعی» یا اثبات خود سیره بشود بر حجیت اطمینان به یک طریق قطعی «أو ما ینتهی الی القطع» یا اگر طریق خودش قطعی نیست منتهی به قطع بشود. یعنی مثلاً ظاهر یک آیه‌ای و یک روایتی بگوید این حجت است، ظاهر آیه و ظاهر روایت که قطع نیست ظن است اما منتهی به قطع می‌شود چرا که ما اثبات کردیم به دلیل قطعی که «الظواهر حجة» «كما لا یخفی» این طریق اول و راه اول بود.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.